

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

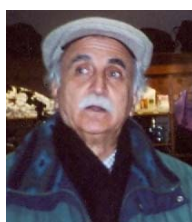
www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: گرامی یاد کبیر توخی
مرتب و ویراستار: احمد پوپل
۱۹ می ۲۰۲۱



گرامی یاد کبیر توخی

خاطرات زندان

جلد پنجم- ۲۸

(شمه ای از جنایات سوسیال امپریالیزم شوروی و مزدوران خلقی، پرچمی و خادی آن در زندان مخوف پلچرخ)



افشای بیرحمانه جنایات
سوسیال امپریالیزم شوروی
در زندان پلچرخ و خارج از
آن و مقایسه آن با جنایات
امریکا در زندان های
افغانستان و عراق و خارج
از آن ، امر خوبی است در
جهت ارتقای سطح آگاهی
سیاسی مردم افغانستان
و برپایی یک مبارزه
مترقی و مردمی علیه تجاوز
امپریالیزم جنایتکار امریکا
و شرکاء .

۵۱ - تدارک برای انتقال اعضای «ساوو» به زندان صدارت.

سرگرم اتمام هر چه زودتر کار دفاعیه ها بودیم که سرباز روسی با لست دست داشته اش وارد اتاق شده به نام خوانی آغاز کرد. وی بعد از پایان نام خوانی گفت: «با من بیایید!». با اسباب و اثاثیه مختصر به دنبال جلد روسی از اتاق خارج شدیم.

از زینه و دهلیز های منزل اول گذشته، وارد حویلی زندان شدیم. سرباز روسی گفت که ایستاده شوید! خودش به سرباز دهن دروازه بلاک - ۲ اشاره کرد که دروازه را باز کند. آنگاه به قوماندان بلاک - ۲ (..) که دور تر از دروازه بلاک ایستاده بود و با سربازان گپ می زد سلام داده چیزی هائی گفت که شنیده نتوانستیم. بعد از مدتی سرباز روسی به دربان امر کرد که دروازه را باز کند. وی داخل حویلی بلاک شد و نزدیک دروازه ایستاد و گفت: «نام هر کی را که خواندم، نام پدر خود را بگوید و از دروازه خارج شود. بلافاصله به نام خوانی آغاز کرد. رفقاء هر یک بعد از گفتن اسم پدر خود از دروازه گذشته در مقابل اتاق های سربازان (که متصل به دیوار زندان دایره ئی بلاک - ۶ اعمار شده بود) ایستاده شدند.

قوماندان زندان به سرباز امر کرد زندانیان به دو موتر بالا شوند. سرباز توظیف شده تعداد ۱۰ و یا ۱۱ رفیق را بعد از این که انتخاب کرد، گفت به داخل موتر بالا شوید و به رفقای باقیمانده گفت که به موتر دومی بالا شوند. در داخل «دیگ بخار» هیچ روزنه ای؛ حتی به اندازه چشم مورچه هم وجود نداشت. در درون موتر جایی که زندانیان باید بنشینند با میله هائی از جای نشستن سربازان جدا شده بود. به داخل قفس که بالا شدیم دیدیم دو سرباز در آن طرف میله ها رو به روی هم نشسته بودند. سربازان انگشت خود را روی ماشه کلاشینکوف گذاشته آن را طوری روی زانوی خود گذاشته بودند که میله آنها به طرف ما دهن باز کرده بود.

فقط از تکان های موتر می فهمیدیم که تا کنون وارد سرک قیر شده «ماهپیر» نشده ایم. سرانجام «دیگ بخار» از سرک ناهموار و خامه زندان پلچرخی به سرک قیر شده «ماهپیر» داخل شده و به سمت چپ پیچید. شش موتر جیب روسی کاروان زندانیان «سازمان انقلابی وطن پرستان واقعی» را تا درون خاد صدارت بدرقه کردند.

روز سیزدهم ماه حوت ۱۳۵۹ بود که موتر های حامل مان، به نزدیک دروازه خاد صدارت رسید، مراسم تحویلدهی اعضای سازمان ساوو به زندان خاد مرکزی آغاز شد.

سرباز زندان صدارت، با تحکم گفت: «نامهای کسانی را که گرفتم، نام پدر خود را گفته این طرف ایستاده شوند!» نام خوانی که به اتمام رسید، امر کرد «از پشت سرم حرکت کنید!». با سرباز خم و پیچ دهلیز های قدیمی را که پیمودیم، وی در برابر یک اتاق ایستاده شده قفل آن را باز کرد. آنگاه گفت «داخل شوید!».

دستک های سقف این اتاق بزرگ می رساند که این خانه خیلی ها قدیمی بوده صاحب آن از کدام خانواده اشراف فئودال منسوب به دربار نادر غدار بوده اتاق طوری موقعیت داشت که اتاق دیگری که در پشت سرش قرار داشت نیز دیده می شد که دو پایه در برابر هم و متصل به دو دیوار در آن دیده می شد که هر دو اتاق را از هم جدا می کرد. در اصل به چنین اتاق ها "شاه نشین" می گفتند. به روی اتاق اولی توشک های کوله شده و آغشته به خون های خشکیده دیده می شد. چیزی که سبب تعجب ما گردید وجود چهار تن زندانی بود که در گوشه بالائی اتاق دومی به سختی قابل رویت بودند. یکی دو رفیق چند قدم پیشتر رفته تا ببینند که این چهار تن زندانی کیها اند. به یکبارگی صدای جور پرسانی رفقاء با آنها شنیده شد. زمانی که من هم وارد آن اتاق شدم هر چهار تن زندانی ("کاراته باز") جوان را که گویا به اتهام «تعقیب کردن موتر داکتر نجیب» دستگیر شده و به اتاق محصلین پرتاب شده بودند، دیدم.

زمانی که رفقاء از آن جوانان خادی پرسیدند که چطور مگر آزاد نشدید؟ آنها در جواب گفتند که تا کنون سرنوشت شان معلوم نشده است در همین اتاق مانده اند. من که قبلاً در اتاق محصلین بالای این چهار تن خادی شک کرده بودم با دیدنشان در این اتاق پی به واقعیت کار اطلاعاتی (تحت نظارت گرفتن ما در این اتاق) بردم. به رفیق بهمن گفتم: «رفیق اینها از پولیسان سیاسی خاد اند در اتاق محصلین به خاطر شناسائی بهتر رفقاء از نزدیک توظیف شده بودند. در این مدت که از پلچرخ انتقال داده شده اند در کوته قفلی های اینجا برای کار جاسوسی آورده شده اند و اکنون قبل از آمدن ما برای تحت نظر گرفتن ما در همین اتاق آورده شده اند.

رفقاء بعد از جمع و جور کردن وضع شان، باز هم دفاعیه هایشان باز کرده به مطالعه آن مشغول شدند. رفیق بهمن بار دیگر به تصحیحات دفاعیه رفقای باقیمانده مشغول شد. در آن شب منحوس و اضطراب انگیز رفقاء هر یک صورت دعوی و دفاعیه خود جمع و جور کردند

در پایان باید نوشت که « به خاطرمانده که کدام رفقاء را به دیگ بخار اولی تقسیم کردند و ۶ تن اعضای مرکزی در کدام موتر بودند.

تاریخ رفتن اعضای ساوو به محاکمه انقلابی ۱۳ حوت سال ۱۳۵۹

تاریخ صدور حکم «محکمه اختصاصی انقلابی» ۱۶ حوت ۱۳۵۹

روز ۱۳ ماه حوت ۱۳۵۹ وارد زندان صدارت شدیم.

۱ - روز اول محاکمه ما = ۱۴ ماه حوت ۱۳۵۹ آغاز شد.

۲ - روز دوم محاکمه ما = ۱۵ ماه حوت

۳ - روز سوم محاکمه ما = ۱۶ ماه حوت

روز ۱۷ ماه حوت دوباره وارد زندان پلچرخ شدیم

۵۲- بازگشت از زندان صدارت به زندان پلچرخ

[مراسم دادن « پارچه ابلاغ محاکمه . . . »، یا حذف بهترین سالهانی زندانیان ساوو]

روز ۱۷ ماه حوت سال ۱۳۵۹ بود که سه عراده مینی بس حامل زندانیان « ساوو » « در زیر نظارت و حفاظت شدید موتر های جیب سربازان روسی با مزدوران افغان شان وارد محوطه زندان پلچرخ شدند.

همین که نزدیک دروازه بلاک - ۲ رسیدند، توقف کردند. رفقاء همه در درون « دیگ های بخار » به انتظار باز شدن دروازه هایش لحظه شماری می کردند، دیری نپایید که دروازه مینی بسها را باز کردند. سرباز روسی امر کرد « زود زود پائین شوید! » .

بعد از مراسم نام خوانی رفقاء که مشتمل بر ۱۹ تن می شدیم [منهای چهارتن از اعضای رهبری (بهمن ، مسجدی ، لطیف محمودی و نجیب کاویانی) که چند دقیقه قبل آنها را به بلاک - ۱ تحویل داده بودند] همه وارد صحن بلاک - ۲ شدیم. به منزل دوم بلاک که رسیدیم، باز هم سرباز امر کرد که به اتاق محصلین داخل شویم .

اعضای برگشته از « محاکمه اختصاصی دولت مزدور » بعد از جور پرسی با هم اتاقی ها درجا های خود رفتند... . در ماه حوت که حملات جنگاوران بر اشغالگران روسی بیشتر شده بود اعدام زندانیانی از محاکمه برگشته هم روز به روز از دیدار می یافت. در اتاق محصلین یا به بیان رساتر " اتاق منتظرین برای مرگ " به روال گذشته در طی یک هفته، دو، یا سه بار، بعضاً چند بار زندانیان محکمه رفته را برای اعدام به قربانگاه می بردند. آنانی که از محاکمه

استعماری برگشته بودند، انتظار « ابلاغ تعیین سرنوشت » چون سوهان به روی استخوان های ضربه دیده شان کشیده می شد. روز های به پایان نارسیدنی توأم با شکنجه های روانی و فیزیکی و شبهای سیاه و مرگبار همراه با صدای ناله و زجر های زندان کماکان تداومش را حفظ کرده بود.

در اصل، فردی باید منتظر مرگ بوده باشد تا انتظار زندانی محکوم به مرگ را احساس و درگ بتواند. در غیر آن به هیچ صورت سوختن و افروختن و آب شدن زندانی را در درون کوره فروزان و شعله ور لحظات انتظارحس کرده نمی تواند.

به خاطر ندارم که چند و یا چندین هفته در " اتاق منتظرین برای مرگ " زندانی بودیم و زجر استخوان سوز انتظار و انتقال آزادیخواهان و همزنجیرانمان برای اعدام را کشیدیم. در یکی از روزهای دیرپا دروازه اتاق محصلین به شدت باز شد. طوری که صدای جگر خراش آن توجه تمام زندانیان را به خود جلب کرد.

چند سرباز روسی همراه با یکی دو سرباز سرفروخته افغان وارد اتاق شدند. سرباز روسی، از روی لست دست داشته نام تمام رفقای ساوو را با آواز بلند خواند و گفت: « کسانی را که نامش را خواندم از اتاق فوراً بیرون شوند ! » اجازه نداد به اسباب و اثاثیه مان دست بزنیم. با رفقاء وارد دهلیز شدیم. جلاد به زینه اشاره کرده گفت « زود زود پائین شوید ! ». وارد دهلیز خروجی که شدیم، نزدیک دروازه یک اتاق ایستاده امر کرد: « همه تان داخل اتاق شوید ! ». همین که وارد اتاق شدیم، دیدم سرور خان [۱] در پشت یگانه میزی که در کنج اتاق دیده می شد، نشسته بود و دو سه نفر افسر هم در پهلویش ایستاده بودند.

رفقاء را که هیجان و اضطراب شدیدی فرا گرفته بود، در فکر این بودند که بادران روسی خلق و پرچم و خاد چند سال از بهترین سال های جوانی شان را حذف خواهند کرد.

قوماندان سرورخان از روی میزش بلند شده گفت: « پارچه های ابلاغ تان از " محاکمه اختصاصی انقلابی " رسیده، هرکی نامش خوانده شد بیاید و پارچه ابلاغش را بگیرد ». آنگاه به یک نفر از صاحب منصبان امر کرد که پارچه های چاپی را که بر روی میزش بود بردارد و آن را بخواند. صاحب منصب توظیف شده پارچه ابلاغ اولی را برداشته نخستین فیصله « محاکمه اختصاصی انقلابی » را چنین خواند :

« فضل الهی رحمانی ولد محکوم به حبس ابد (۱۶ سال زندانی شدی) بیا بگیر !

رحمانی صاحب بعد از شنیدن مدت حبسش با صدای خشمگین و آمیخته با نفرت چنین جمله طنز گونه ای را خطاب به قوماندان گفت : « فکر نمی کردیم که اینقدر شخص مهمی برای دولت بودم (نقل به مفهوم) ». آنگاه سند بُرشی بخشی از زندگی اش را گرفته با دنیائی از نفرت و خشم به جایش برگشت. مزدور پارچه ... دومی را از روی میز برداشته اینطور خواند : « محمد کبیر ولد غلام محی الدین محکوم به حبس ابد (۱۶ سال زندانی شدی) بیا بگیر ! ». با شنیدن ۱۶ سال حذف بهترین سالهای جوانی و زندگی مبارزاتی - اجتماعی ام شعله های آتش خشم و نفرت سراسر وجودم را در خود کشید چنانی که رفقاء همه متوجه شدند. یکتن از آنان (...) خطاب به من چنین گفت: « توخی صاحب! توخی صاحب! ». این دو کلمه تذکر به مثابه هوشدار بود تا مبدا کدام عکس العملی از من سر بزنند. در هر حال خشم و کین و نفرت از دولت دست نشانده شوروی را در قالب جمله ای با صدای بلند تحویل مزدوران دادم: « اینها به خاطری مرا محکوم به ۱۶ سال حبس کردند تا به سربازان خود بفهمانند که نظام شان تا ۱۶ سال دوام می کند ». این جمله مانند تیر زهر آگینی بود که به قلب مزدوران فرو رفت. شخص قوماندان سرور خان (که جوان خونسردی بود) نگاه سؤال برانگیز و آمیخته با هراس به من کردند. صاحب منصبان دیگر هم با نگاه خشمگین و پر از کین به طرفم دیدند؛ اما به تاسی از سکوت قومندانسان چیزی نگفتند. شاید هم متوجه این امر شده بودند که: « اگر در برابر جملات

طنزگونه ها و تمسخرآمیز شعله ئی های بسیار خشمگین واکنش نشان بدهیم سبب خشم بیشتر شان شده، کدام عکس العمل فزیکتی در همین اتاق به ضد ما نشان خواهند داد که در آن صورت نه تنها موضوع برخورد شعله ئی ها با ما، به تمام اتاق های بلاک-۲؛ و سایر بلاک ها خواهد رسید و اتفاقاتی به وقوع خواهد پیوست؛ بلکه به مشاوران روسی خاد هم گزارش داده خواهد شد و آنها قوماندانی بلاک -۲ را مورد توییح و سرزنش قرار خواهند داد و مسؤول خواهند دانست ...». با در نظر داشت ابعاد تذکار یافته این رویداد، مزدوران جنایتکار از هر نوع حساسیت و تحریک و تحقیر متقابل به ضد ما جداً خود داری نمودند.

مزدور توظیف شده به کارش ادامه داده نام سایر اعضای سازمان ساوو را به ترتیبی که در ذیل نوشته شده، خواند:

*- حمید الله ولد . . . محکوم به حبس ابد ۱۶ سال حبس

*- فاروق ولد . . . محکوم به ۱۰ سال حبس

*- رحمت ولد . . . محکوم به ۶ سال حبس

*- اسد ولد . . . محکوم به ۹ سال حبس

*- قادر ولد . . . محکوم به ۱۰ سال حبس

*- مسافر ولد . . . محکوم به ۸ سال حبس

*- علیم ولد . . . محکوم به ۶ سال حبس

*- صابر ولد . . . محکوم به ۶ سال حبس

*- عبدالفتاح ولد . . . محکوم به ۶ سال حبس

*- شمس ولد . . . محکوم به ۵ سال حبس

*- عبدالله ولد . . . محکوم به ۶ سال حبس

*- شمس ولد . . . محکوم به ۵ سال حبس

*- معشوق ولد . . . محکوم به ۵ سال حبس

*- غنی ولد . . . محکوم به ۴ سال حبس

*- علیشاه ولد . . . محکوم به ۱ سال حبس

*- قدرت الله ولد . . . محکوم به ۶ سال حبس

*- غلام فاروق ولد . . . محکوم به ۴ سال حبس

*- غلام سرور ولد . . . محکوم به ۲ سال حبس

شماری از اعضای ساوو، هر کدام در هنگام اخذ پارچه ابلاغ گپ هاو کنایه های علیه رژیم پوشالی زدند.

تقسیم ابلاغیه ها که تمام شد سرباز گفت از اتاق بیرون شوید! بعداً رفقاء را تا اتاق محصلین برده به محافظ اتاق امر کرد دروازه را باز کند. بعد از سرشماری رفقاء به اتاق وارد شدیم.

تقریباً یکی دو روز را در «اتاق منتظرین مرگ» یا اتاق محصلین با تحمل زجر های روحی و شکنجه های فزیکتی سپری نمودیم. عمدتاً چنگ منحوس و اذیت کننده اعدام گلولی مان را را کرده بود. جواسیس مخفی خاد زندانیانی را که مدت حبس شان تعیین شده بود با بی اعتبار خواندن مدت حبس و پارچه ابلاغ آنان و تبلیغ جملاتی چون:

«این حبس های استعماری فاقد اعتبار قانونی می باشد. هر زمانی شدت جنگ های مجاهدین بیشتر و بیشتر شده برود و آنان به مناطق نزدیک زندان برسند؛ دولت تمام زندانیان را خواهند کشت»

با این نوع تبلیغ اعتماد داشتن به پارچه ابلاغ محاکمه را در اذهان زندانیان خنثی می نمودند تاآنان همیشه درحالت اضطراب و ترس از اعدام در داخل زندان قرار داشته باشند. این امر گوشه ای از واقعیت را هم می رساند.

[۱] - [سرورخان ظاهراً جوانی «خوش سیما، میانه قد، ورزیده و خونسرد بود با زندانی کمتر طرف می شد. می کوشید کدام ضرر و زیانش به زندانی نرسد» توگوئی این چوکی را زینده خود نمی دانست شاید هم نمی خواست از ناحیه زندانی در درون و یا بیرون از زندان صدمه ای متوجه خود و یا خانواده اش شود. در هر صورت یک خاین به مردم و کشور بود].